\*- صوت 169 ادامه الاتجاهات فی تفسیر العلم الاجمالی

1/ 368 : \*- مثال میزند شما نگاه میکنی از دور و شبه زید را می بینی، اگر به شما بگوید شما چه دیدی ؟ آیا شما میگویید کلی انسان را مشاهده کردی ؟ خیر زیرا کلی انسان را نمیشود در خارج دید! یعنی نمیشود شما بگویید من کلی انسان را در خارج دیدم همینکه نزدیک شد فهمیدم این شبیه زید است و نزدیک تر که شد میگویید بله خود زید است. بلکه همینکه اون شبیه زید است اون را در ضمن یک فرد در نظر دیدی. یعنی آنچه که دیدی کلی انسان نبوده است، بلکه انسان در ضمن یک فرد خاصی بوده است. عرض میکنیم که بهرحال این زید از دور بر ما واضح نبود و این غموضی داشت و ابهامی داشت و ما نمیدانستیم از قبل این زید است . میگویند بله این اشکال از علم شماست واقع همان زید یا عمرو بوده و علم شما به همان آدمی بوده که از دور داشته می­آمده اینگونه نبوده است که مثلا شما علم به آدمی داشته باشید و بعد علم شما تعلق گرفته باشد به درخت، بلکه علم شما به زید تعلق گرفته، ولو از دور نفهمی زید است یا عمرو ، علم شما به واقع تعلق گرفته است . سئوال میشود پس مشکل چه چیزی بوده است؟ میگوید اشکال از علم شماست اون علم شما بوده است که در واقع مشتمل بر دو عنصر بوده است. یکی عنصر وضوح و یک عنصر امحاء. تا اون وقتی که وضوح بوده شما توانستید واقع را ببینید و اون موقع که امحاء بوده است شما نتوانستید واقع را ببینید. پس اینکه ما اینقدر در علم اصول تاکید میکنیم و میکردیم که بزرگان میفرماید که آقا علم اجمالی در حقیقت این مسامحه در بیان است و ما علم اجمالی نداریم بلکه علم فقط یک نوع است و اون تفصیلی است ولی این متعلق و معلوم است که گاهی اوقات مجمل است و گاهی مفصل است. گاهی علم تفصیلی ما تعلق میگیرد به یک اجمالی کلی لذا اجمال و ابهام دارد و گاهینه تفصیلا به یک مصداق کلی ، تعلق میگیرد و لذا تفصیل است. یعنی آنچه اجمال و تفصیل دارد معلوم و متعلق علم است نه خود علم.

علم یعنی نور یعنی انکشاف؛ انکشاف و غیر انکشاف نداشتیم بلکه انکشاف یعنی انکشاف ، حالا این انکشاف گاهی به یک چیزی تعلق میگیرد که واضح است و گاهی به یک چیزی تعلق میگیرد که مجمل است. نور نور است ممکنه نور ضعیف باشد. در فلسفه بحث میشود که نور کم عبارتست از نور و ظلمت نیست، عنصر ظلمت در آن نیست. نور نور است منتهی نور ضعیف است.­ مثلا وقتی ما وجود داریم اینطوری نیست که مایک مقداری وجود داشته باشیم و یک مقداری عدم بلکه وجود وجود است و فقط ضعیف و قوی است.

اما محقق عراقی دقیقا در برابر این است و میگویند نه این حرفها کجا است. با نگاه عرفی همین است که محقق عراقی میگوید. عراقی میگوید از قضاء به عکس اون واقع است که یک چیز بیشتر نیست اونی که مختلف است علم شماست، که گاهی روشن کامل و گاهی یک کمی روشن و یک کمی تاریک. وگرنه واقع یک چیز بیشتر نیست. آنچه که هست این است که علم شما به واقع تعلق میگیرد، اما این واقع گایه کاملا روشن است و گاهی نه اینطوری نیست.

\*- توضیح بیشتر : علم دو متعلق دارد یکی متعلق بالعرض و یکی متعلق ذاتی که صورت ذهنیه است و اون صورت ذهنیه که در درون ما است با علم متحد است و دو چیز نیستند و اون همیشه صد درصد است اما ممکن است نسبت به حکایتی که از خارج میکند میتواند دقیق باشد یا نباشد.

محقق عراقی ، مستقیما با واقع خارجی سنجیدند ولی ما علم را با صورت ذهنیه میسنجیم میگوییم متعلق علم این چیزی که در صورت ذهنیه است چون با این مسینجیم میگوییم همیشه کامل است . ایشون چون با خارجی سنجیده است می­گوید نه همیشه کامل نیست و لذا گاهی نقص دارد. لذا گفتیم نظر محقق عراقی عرفی­تر است.­ زیرا عرف میگوید، علم دارم به وجود باغچه میگوید معلوم من که در خارج است معلوم بالذات است در صورتی که میگوییم معلوم بالعرض است این چیزی که در خارج است زیرا انگار باورش نمیشود این وجود خارجی معلوم بالذات نیست.

از قضاء اون تصویری که در ذهن شما است اون معلوم بالذات است و اون چیزی که در خارج است معلوم بالعرض است.

\*- 3/368 : طبق مبنای محقق عراقی والوصف العلم بالتفصیلی و الاجمالی وصفٌ لشی بحاله نفسه یعنی العلم نفسه تفصیلیٌ و اجمالی والعلم نفسه تارة انکشاف الواضح و الاخری انکشاف غیر واضح اما متعلق علم یک چیز بیشتر نیست و آن هم واقع خارجی است.

در مبنای نائینی و محقق اصفهانی میگفتیم والوصف العلم بالتفصیلی و الاجمالی ، وصف الشی بحال متعلقه ؛ یعنی خود علم اجمالی و تفصیلی نیست بلکه این متعلق علم به اجمالی و تفصیلی تقسیم میشود وگرنه علم فقط تفصیلی است.

\*- 4/369 : چرا فرق نمیکند ؟ میگوید ما میگوییم علم انکشاف است و تفصیل است و اون معلوم است گاهی معین و گاهی مجمل است، آقای عراقی میگوید : نه این علم است که دو عنصر دارد که مندمج شده عنصر انکشاف و عنصر پیچیدگی و عدم وضوح. فرض کنیم شما درست بگویید. قاعده قبح عقاب بلا بیان چه میگوید، قبیح است عقاب در جایی که علم و بیان نباشد و بیان یعنی وضوح و انکشاف. شما میگویید من نگاه میکنم به این انسان که در مقابل من است و مثلا زید باشد، تا یک جایی وضوح دارد و یک جایی واضح نیست. ما هم میگوییم همین است تا جایی که وضوح داری یعنی علم داری و تا جایی که وضوح نداری یعنی علم نداری. خیلی خب قاعده قبح عقاب بلا بیان آنجایی که بیان داری را شامل نمیشود و از آنجایی که بیان نداری شامل میشود. خلاصه هیچ فرقی در نتیجه با هم نکرد. باز هم مطلب همان است که بود ما طبق دیدگاه شما هم موافقت قطعیه لازم نداریم. من که کل واقع را ندیدم و یک قسمتی را دیدم و تا یک قسمتی بیشتر هم نباید رعایت کنیم و کاری با بقیه نداشته باشم.

5/369 : فرض کنید یک تابلو نقاشی داری و نوری را جوری انداختید که نصف اش روشن است و نصف اش تاریک است، ما نسبت به اون نصفی که میتوانیم ببینیم وظیفه داریم و نسبت به آنچه نمیتوانیم ببینیم وظیفه نداریم.